

«به امید ادای وظیفه، قصد خویش را برای نامزد شدن در دوره دهم انتخابات ریاست جمهوری اعلام می‌نمایم.» این بخشی از بیانیه‌ای بود که میرحسین موسوی با انتشار آن در ۲۰ اسفندماه ۸۷ رسماً برای انتخابات ریاست جمهوری دهم اعلام کاندیداتوری کرد. اتفاقی که تقریباً همه را در عالم سیاست غافلگیر کرد. ۱۶ سال قبل از آن جریانی که بعدها به جریان دوم خرداد معروف شد هرچه در توان داشت خرج کرد تا نخست‌وزیر سال‌های دور را راهی کارزار انتخابات ۷۶ کند. چپ‌ها و کارگزاران آن روز هرچه بیشتر تلاش کردند کمتر نتیجه گرفتند. همین ماجرا البته در دو انتخابات ۸۴ و ۸۸ نیز تکرار شد اما موسوی بازم روی خوش به آنها نشان نداد؛ اتفاقی که لاجرم خاتمی را وادار کرد خود شخصاً بار دیگر شانسش را برای جلوس بر کرسی ریاست جمهوری امتحان کند.

حضور زود هنگام خاتمی در شرایط بحران کاندیدا البته پایان ماجرا نبود. او شاید فکرش را هم نمی‌کرد درست یک‌ماه بعد از کاندیداتوری اش رقیبی را در کنار خود ببیند که تا پیش از آن به انتخابات و کار سیاسی در این سطح صراحتاً «نه» گفته بود. پیش‌بینی‌ها در این باره اما غلط از آب درآمد و ورود غیرمنتظره موسوی، کاسه‌کوزه‌های اصلاح‌طلبان را بدجور درهم ریخت؛ کسی که ۱۲ سال پیش از آن انتظارش را می‌کشیدند و نیامد، در پایان دولت اصلاحات التماس این جریان را بی‌پاسخ گذاشت و نیامد، همان سال ۸۸ هم برای همه کارت دعوت‌ها طاقچه بالا گذاشت و نیامد، درست در شرایطی که اصلاح‌طلبان با وجود خاتمی از حضورش بی‌نیاز بودند، مصرانه پا به عرصه انتخابات گذاشت.

اعلام نامزدی موسوی در حالی صورت گرفت که خاتمی قبل از اعلام رسمی کاندیداتوری تصریح کرده بود «یا من نامزد می‌شوم یا موسوی» و وقتی از این بابت ناامید شد، ضمن اعلام اینکه تلاش هایش برای حضور موسوی به نتیجه نرسیده تاکید کرد به همین علت، خود وارد صحنه خواهد شد. پیام سیاسی اقدام موسوی روشن بود. او علاقه چندانی نداشت تا این جریان را در سپهر سیاست ایران نمایندگی کند. مرزگذاری او با اصلاح‌طلبان در این مقطع البته واضح‌تر از اینها بود. موضع گیری او با طیف‌های مختلف این جریان به سال‌های دور و ملاً آستانه انتخابات مجلس دوم -فروردین ماه ۶۳- که نهضت آزادی و لیبرال‌ها را عامل تولید خوراک برای آمریکایی‌ها نامیده بود، محدود نمی‌شد. او ۲۵ سال بعد و در آستانه انتخابات ۸۸ نیز همین نگاه را داشت و در نشست خبری خود در گرگان در پاسخ به سوالی در این رابطه تصریح کرد «اعتقادات آنان در این رابطه با ما همسو نیست» و «از اول انقلاب راه من با نهضت آزادی جدا بوده



است.» موسوی به‌طور مشخص، نوع نگاه ملی-مذهبی‌ها به ولایت‌فقیه را یکی از عوامل این جدایی عنوان کرد و توضیح داد: «من مدافع ولایت‌فقیه در روزنامه جمهوری اسلامی بودم و آنها برعکس این مساله را می‌نوشتند و حتی به‌دنبال انحلال مجلس خبرگان آن موقع بودند.» ترک سالن نشست مشترک میرحسین موسوی با احزاب توسط چهار تن از شخصیت‌های سیاسی ملی-مذهبی (محمد بسته‌نگار، غلامعباس توسلی، عزت‌الله سحابی و رفیعی) هم‌زمان با شروع سخنرانی موسوی نیز به‌طور آشکار از اختلافات عمیق سیاسی او و فعالان ملی-مذهبی و گروه نهضت آزادی پرده برمی‌داشت. زایچه موسوی با اصلاح‌طلبان البته به همین میزان محدود نمی‌شد. او سال ۷۶ با حضور در دانشگاه تهران مصادیق جامعه مدنی را که آن روزها از جمله شعارهای حامیان خاتمی محسوب می‌شد، انجمن‌ها و مساجد و هیات‌ها دانسته

بود و ضمن موضع‌گیری علیه تئوری «توهم توطئه» سروش به‌عنوان عقبه تئوریک دوم خرداد- تصریح کرده بود توهم توطئه، توهم نیست بلکه توطئه وجود دارد. اظهاراتی که همان روزها واکنش‌های تندتری را به‌دنبال داشت و منجر به آن شد تا برخی روزنامه‌ها علیه او این‌طور بنویسند که او هنوز در توهمات دوران نخست‌وزیری اش به‌سر می‌برد. موسوی در سال‌های دولت اصلاحات هم به‌رغم مهیا بودن بستر سیاسی و شرایط اجتماعی، به اصلاح‌طلبان رادیکال سواری نداد و در آغاز کاندیداتوری نیز با بی‌محلی آشکار به این طیف، به‌طور معناداری از به‌کارگیری آنها در ستاد مرکزی خود خودداری کرد. او با بیان آنکه مستقل به صحنه انتخابات آمده اگرچه از کمک همه گروه‌ها و حمایت همه طیف‌ها استقبال کرد، اما تصریح کرد معنای این استقبال، این‌همانی میان او و گروه‌های حامی نیست.

موسوی نه‌تنها تلاش داشت فاصله خود را با این جریان حفظ کند که به‌واسطه پرستیژ نخست‌وزیری امام و از جنس مردم‌بودن و ساده‌زیستی و حمایت از مستضعفان و... درصدد بود بر پایگاه اجتماعی طبقات محروم سرمایه‌گذاری کرده و به بیان دقیق‌تر، خود را نسخه اصلی آنچه احمدی‌نژاد نمایندگی‌اش می‌کرد، معرفی کند. به این تعبیر وقت کنید: «بنده با شعار حمایت از حقوق مستضعفان به صحنه آمدم و حقوق مستضعفان را در گرو یک اقتصاد پویا و در کنار عدالت می‌دانم»، «منتی نباید بر مستضعفان باشد»، «همان‌گونه که امام فرمودند مستضعفان ولی نعمتان کشور هستند» و... موسوی پنج روز بعد از اعلام کاندیداتوری برای نخستین‌نطق انتخاباتی در حسینیه حجت‌نازی آباد حاضر شد و از مخالفتش با مرفهانی‌گفت که میان مشکلات مردم‌رزه تجمل می‌روند و با خودروهای

موسوی نه‌تنها تلاش داشت فاصله خود را با این جریان حفظ کند که به‌واسطه پرستیژ نخست‌وزیری امام و از جنس مردم‌بودن و ساده‌زیستی و حمایت از مستضعفان و... درصدد بود بر پایگاه اجتماعی طبقات محروم سرمایه‌گذاری کرده و به بیان دقیق‌تر، خود را نسخه اصلی آنچه احمدی‌نژاد نمایندگی‌اش می‌کرد، معرفی کند. به این تعبیر وقت کنید: «بنده با شعار حمایت از حقوق مستضعفان به صحنه آمدم و حقوق مستضعفان را در گرو یک اقتصاد پویا و در کنار عدالت می‌دانم»، «منتی نباید بر مستضعفان باشد»، «همان‌گونه که امام فرمودند مستضعفان ولی نعمتان کشور هستند» و... موسوی پنج روز بعد از اعلام کاندیداتوری برای نخستین‌نطق انتخاباتی در حسینیه حجت‌نازی آباد حاضر شد و از مخالفتش با مرفهانی‌گفت که میان مشکلات مردم‌رزه تجمل می‌روند و با خودروهای

۹ دی: پایان حصر ایران

گزارش

میرحسین موسوی بعد از انتخابات تا حصر چه مسیری را طی کرد

تغییر فاز؛ از ساختار شکنی در سیاست تا عبور از ایدئولوژی

زنده است! سعیده پورآقایی، دختری بود که ابتدا رسانه‌های ضدانقلاب و بعد برخی رسانه‌های حامی اصلاح‌طلبان در داخل با یک سناریوسازی دروغ از دستگیری، بازجویی، تجاوز و نهایتاً قتل وی خبر دادند. در این خبرها که در رسانه‌های مختلف از بی‌بی‌سی گرفته تا نروروز و بسیاری دیگر آنها را پی‌درپی منتشر می‌کردند، اطلاعات ضد و نقیض و بعضاً محیرالعقولی منتشر می‌شد که البته همگی یک سمت و سود داشتند و آن چیزی نبود جز وارد آوردن اتهامات متنوع و سنگین به نظام. قسمت عجیب‌تر ماجرا البته این بود که خبر قتل سعیده پورآقایی تا کنگره آمریکا هم رفت و سناتور مک کاتر با به دست گرفتن عکسی از وی در یکی از جلسات رسمی کنگره از خشونت حکومت ایران گفت و... .

نهایتاً اما وقتی سعیده پورآقایی پیدا شد، مادرش در یک گفت‌وگو اعلام کرد خبر قتل دخترش را از سوی یک مرد ناشناس دریافت کرده، از همان فرد هم توصیه برگزاری مراسم ختم را گرفته و نهایتاً در مراسم ختم متوجه شده که میرحسین موسوی برای تسلیت آمده است!

۳ نهاد مهم در مسیر رادیکالیسم

بیراه نیست که بگوییم همین وقایع هم بود که نقاط مهم تغییر مسیر موسوی را شکل داد و او را به جاده‌ای کشاند که هرچه در آن پیش می‌رفت بیشتر رادیکال می‌شد و در نتیجه هواداران کمتری وی را همراهی می‌کردند. به تدریج در این راه، مطالبات انتخاباتی به کنار گذاشته شد و شعارهای هواداران موسوی که دیگر تعدادشان به چشم نمی‌آمد، سیاسی شده بود، تجمع‌های چند صد نفره که عموماً دو ویژگی مشابه داشت؛ اولاً ساختار شکنانه بود، یعنی دارای نمادهایی بود که هیچ رنگ‌وبویی از یک اعتراض درون نظام نداشت و سرتاپا شواهدی از حرکت‌های اپوزیسیون و مناقضین را داشت، یکی از این نمادها شعار



«استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» بود که دو، سه‌ماه بعد از انتخابات وزمانی که اغتشاشات به اوج خود رسیده بود دیده می‌شد، شعاری که با استقبال ویژه رسانه‌های ضدانقلاب همراه شد و اخبار و تحلیل‌های زیادی از جانب آنها درباره آن منتشر شد. دومین نماد مربوط به وقایع روز قدس سال ۸۸ است. ۲۷ شهریورماه آن سال در حالی که مردم مانند همیشه برای دفاع از آرمان فلسطین به خیابان‌ها می‌آمدند، گروهی راه خود را از مردم جدا کردند و ضمن اینکه در ملاًعام و در ماه مبارک رمضان به روزه‌خواری می‌پرداختند، در شعارهایی که معلوم بود در کجا تولید شده و از کجا سرچشمه می‌گیرد، می‌گفتند: «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران».

میرحسین موسوی در بیانیه شماره ۱۳ خود که هفتم مهرماه به‌مناسبت روز قدس منتشر شد، نوشت: «راهپیمایی روز قدس امسال در روند حوادث چند ماه گذشته بدون تردید یک نقطه عطف محسوب می‌شود. نتایجی بسیار مبارک از آنچه در این مناسبت اتفاق افتاد انتظار می‌رود که مختص به یک سلیقه و یک گرایش نیست، بلکه فضلی‌عام و دستاوردی برای تمام کسانی است که در این سرزمین ریشه دارند، حتی اگر برخی از آنها به‌خاطر پیش‌داوری‌های نادرست اینک و امروز نتوانند این نعمت و رحمت را لمس کنند.»

نماد سوم مربوط به اتفاق تاسف‌باری بود که در ۱۶ آذرماه آن سال رخ داد، یعنی جایی که عکس امام‌راحل(ره) توسط اغتشاشگران پاره شد و تصاویر آن را هم به‌سرعت در شبکه‌های اجتماعی‌شان دست به دست کردند، اتفاقی که توضیح می‌داد مسیر چقدر تند و غیرمردمی شده است و همچنان با وجود آنکه میرحسین به دوران نخست‌وزیری خود می‌بالید، نسبت به آنها واکنشی نشان نمی‌داد. هرچه از بار مردمی اعتراضات کمتر می‌شد، بر تندگی اغتشاشات افزوده می‌شد و نهایتاً کار تا آنجایی پیش رفت که پنجم و ششم دی‌ماه ۱۳۸۸، جماعتی که تعدادشان به چند درصد آن

جمعیت ۲۵ خردادماه هم نمی‌رسید، با حضور در خیابان‌ها از شعار اسلامی و اعتقادی مردم نیز عبور کردند. عاشورای سال ۸۸ خیابان‌های تهران شاهد حضور کسانی بود که با سوت و کف، داغ بر دل مردمی گذاشتند که هم‌عزادان شهادت ابا عبدالله‌الحسینی بودند و هم داغدار خسارت‌های سنگین و جبران‌ناپذیری که طی هشت‌ماه گذشته بر کشور وارد شده بود. ساختار شکنی و زیرپا گذاشتن حرمت بزرگ‌ترین نمادهای دینی البته با فرار روبه‌جلوی میرحسین موسوی همراه بود. او در بیانیه شماره ۱۷ خود درباره وقایع روز عاشورا نوشت: «یک‌بار دیگر مردمی خداجو به صحنه آمدند و نشان دادند شبکه‌های وسیع اجتماعی و مدنی که در طول انتخابات و بعد از آن به‌صورت خودجوش شکل گرفته است، منتظر اطلاعاتیه و بیانیه نمی‌ماند.» این بیانیه را باید او را دیکتالیسم میرحسین موسوی در طول حیات سیاسی خود دانست، جایی که او را به انتهای خط رساند.

اتفاقات روز عاشورا هرچند همان روز با حضور مردم و هیات‌های مذهبی در تهران جمع و ختم شد اما تنها سه روز بعد یعنی نهم دی‌ماه در تهران و هم‌زمان در اقصی نقاط کشور اتفاقی افتاد که به تعبیر بسیاری در تاریخ انقلاب اسلامی بی‌سابقه بود، چرا که جمعیتی در آن روز به خیابان‌های سراسر کشور و حتی روستاها آمدند که نمونه آن حتی در دوران صدر انقلاب نیز دیده نشده بود. در تهران جمعیتی که ابتدا و انتهای آن معلوم نبود و قطعا در همه سنجش‌ها از مرز چندمیلیون نفر فراتر می‌رفت در دفاع از انقلاب و شعارن و آرمان‌های آن به خیابان آمدند به‌صورتی که قطع به یقین تعداد حاضران از تعداد رای هرکدام از کاندیداهای انتخاباتی در شهر تهران بیشتر بود و نشان می‌داد که مردم از انتخابات عبور کرده‌اند و حالا بر سر مساله دیگری متحد شده‌اند.

این وقایع البته هرگز باعث نشد برخورد جدی با میرحسین موسوی و دیگر سردمداران فتنه در سال ۸۸ صورت پذیرد و کار پیش رفت تا حدود یک‌سال بعد، یعنی زمانی که توطئه‌ای در جریان بهار عربی علیه ایران در جریان بود و بنا بر این شد تا به‌واسطه همان اغتشاشگران، کودتای دیگری در داخل کشور راه بیفتد. چند روز بعد از وقایع ۲۵ بهمن‌ماه سال ۸۹ بود که به دستور شورای عالی امنیت ملی حصر آغاز شد.

درنگ

مسیر رفع حصر چرا مسدود شد؟

چند روز بعد از اغتشاشات بنزینی، موسوی بیانیه بسیار تندی منتشر کرده، بیانیه‌ای که ادبیات به‌کار رفته در آن از کسی که روزگاری عنوان نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران را یکم می‌کشید به‌دور از تصور بود. او در این بیانیه، پس از نقد مواجهه نیروی نظامی با اغتشاشات، مدعی شد «در جریان آشوب‌های اخیر با معترضان! برخوردی خشن و خونین صورت گرفته و مانند سال ۸۸ بدون سند و دلیلی روشن اظهار کرد اتفاقی مانند ۱۷ شهریور سال ۱۳۵۷ در ایران به‌وقوع پیوسته است.

موسوی البته بدون اشاره به ماجرای دعوت خود از همگان برای رای دادن به روحانی‌گفت سیاست‌های خانمان‌برانداز باعث شده مردم به خیابان بیایند» و سپس با ادامه قیاس عجیب خود عنوان کرد «عواقب واقعه میدان ژاله» یعنی انقلاب، در انتظار حاکمیت است.

این بیانیه از چند وجه قابل بررسی است. اول اینکه زمان انتشار این متن با مدنظر داشتن اینکه بیش از دو هفته از زمان اعتراضات گذشته بود گویای این بود که هدف حمایت از اعتراضات در میرحسین موسوی کم‌رنگ است و بیشتر به یک بهره‌بردار سیاسی می‌ماند تا کنشگری و حمایت از مردم.

دوم اینکه نوع ادبیات هیچ شباهتی با کسی که همه دوران مسئولیت خود را در نظام در مناصب انتصابی گذرانده و داشته‌هایش تمام‌وکمال مدیون ولایت‌فقیه است، نداشت. علاوه‌بر این، نوع ادبیات به‌کار برده شده از آنجایی که شباهت فراوانی با ادبیات مقامات آمریکایی و اروپایی درباره حوادث ایران داشت، این شباهت را تقویت می‌کرد که دوباره برنامه‌ریزی دقیقی در جهت‌دهی به اغتشاشات میان عوامل داخلی و عوامل خارجی فتنه صورت گرفته است.

سوم هم اینکه میرحسین موسوی با این اقدام رادیکال و تند شاید برای همیشه مساله رفع حصر را بلاموضوع کرد و احتمالاً تا زمانی که نظام با برجاست هیچ کسی نه می‌تواند و نه اساساً چنین امکانی برایش وجود دارد که به میدان بیاید و از رفع حصر سخن بگوید، چراکه تمام حرف‌های موافقان حصر که می‌گفتند میرحسین مخالف آرامش و برقراری دموکراسی در کشور است تایید و همچنین مسیر راه‌های مسالمت‌آمیز هم برای همیشه بسته شد.

هرچه هست آش آنقدر شور شد که خاتمی را ناگزیر به توسل به کشیدن ترمز و نرسندی با این اکت رادیکال کرد. او که به‌واسطه اتفاقات بعد از ۸۸ خیلی خوب نسبت به تبعات رادیکالیسم واقف بود، به فاصله کوتاهی از اظهارات نخست خود بعد از اغتشاشات بنزینی -که در آن نظام را به توسل به خشونت و سرکوب معترضان متهم کرده بود- اعلام کرد جایگاه رهبری به‌عنوان شخص اول مملکت را باید ارج نهاد و دولت باید بسیار سپاسگزار رهبری باشد که با موضع‌گیری خود امواج مخرب سازمان داده شده علیه دولت و ملت را به محاق بردند؛ اقدامی که خیلی‌ها آن را از جنس رای دادن مخفیانه و به‌دور از چشم خبرنگاران خاتمی از روستای وادان دماوند در انتخابات ۹۰ تعبیر کردند.